



داستان

داؤد و سلیمان

از روض‌البحان و روح‌البحان

به جمع و تصحیح و تالیف :

عسکر حقوقی



داستان

# داود و سلیمان

برگرفته از تفسیر

روض الجنان و روح الجنان

تصنیف عالم بزرگ شیعه

ابوالفتوح رازی

بجمع و تألیف و تصحیح

عسکر حقوقی

استاد دانشگاه تهران

یادآوری: درمعانی لغات از فرهنگ فارسی  
معین و برهان قاطع استفاده فراوان شده است.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

رازی، ابوالفتح  
دامستان داود و سلیمان  
(از روض الجنان و روح الجنان)  
تألیف و تصحیح عسکر حنوقی  
چاپ اول: ۱۳۴۹  
چاپ دوم: ۱۳۵۴  
چاپ: چاپخانه سپهر، تهران  
حق چاپ محفوظ است.

## شاهکارهای ادبیات فارسی

ادبیات هزارسالهٔ فارسی چنان بهناور و از آثار بدیع و دلایز توانگراست که کمتر کشوری را در جهان از این جهت با کشور کهن-ال ما برابر و همسر می‌توان یافت. با اینحال امروز جوانان ایرانی کمتر از این سرچشمهٔ ذوق و هنر سیراب میشوند، زیرا آنچه از این گنجینهٔ گرانبهای دانش و هنر تا کنون طبع و نشر یافته نسبت با آنچه در دست است از ده یکی بیش نیست. و آنچه بچاپ رسیده نیز اغلب کمیاب است یا بهای گران بدست می‌آید.

برای آنکه نمونه‌ای از همهٔ شاهکارهای ادبیات فارسی فراهم گردد چنانکه همهٔ انواع ادبی را از نظم و نثر و افسانه و داستان، و دانش و عرفان، و تاریخ و سیر دربرگیرد این مجموعه پدید آمده است.

در مجموعهٔ «شاهکارها» از هر سخنور و نویسندهٔ فارسی‌زبان که آشنائی با آثارش لازم و سودمند شمرده شود نمونه‌ای هست و از هر کتاب معروف و مهمی که در این هزارسالهٔ تاریخ ادبیات فارسی نوشته شده وصلی آورده میشود. هر جزوه مستقل است و اگر کسی بخواهد به بعضی از نمونه‌های نثر و نظم اکتفا کند یا بسایقهٔ خویش کتابی را از سخنوران برگزیند به خریدن جزوه‌های دیگر مجبور نیست. دورهٔ کامل این جزوه‌ها نمونهٔ همهٔ آثار ادبی فارسی را از قدیم‌ترین زمان تا امروز دربر خواهد داشت.

در هر جزوه با اختصار شرح حالی از نویسنده هست چنانکه خواننده را از مراجعه بکتابهای مختلف برای اطلاع از احوال سخنوران بی‌نیاز میکند و سپس از مطالب و شیوهٔ تألیف کتاب نیز ذکری میرود تا آشنا شود که اصل تألیف چگونه بوده و قسمتی که انتخاب شده از کجای کتاب است و با مجموع چه نسبتی دارد در ذیل هر صفحه لغات دشوار یادآور از ذهن کتاب ترجمه و تفسیر میشود و مختصات انشائی کتاب با اختصار تمام قید میگردد.

باین طریق گمان میرود مجموعهٔ «شاهکارهای ادبیات فارسی» که شامل ۶۰ جزوهٔ جداگانه است و بارزاترین بهافروخته میشود برای همهٔ طبقات از شاگرد دبیرستان تا دانشجو و برای همهٔ جوانان ایرانی که مایلند از آثار گرانبهای ادبیات وسیع کشور خویش اطلاعی بدست بیاورند و نمونه‌هایی به بینند سودمند باشد.

از مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر سیاسکزار باید بود که به نشر این مجموعه همت گماشته و این خدمت فرهنگی را بعهده گرفته است.

دکتر پرویز ناتل خانلری - دکتر ذبیح‌الله صفا

استادان دانشکده ادبیات

از این مجموعه منتشر شده است:

- ۱- یوسف و زلیخا از تفسیر فارسی تربت جام
- ۲- رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی
- ۳- بهرام چوین از ترجمه تاریخ طبری
- ۴- سفرنامه ناصر خسرو
- ۵- رستم و اسفندیار از شاهنامه فردوسی
- ۶- چهار مقاله نظامی عروضی
- ۷- پیرچنگی از مثنوی معنوی
- ۸- منطق الطیر از شیخ عطار
- ۹- شیخ صنعان شیخ عطار
- ۱۰- حسنک وزیر از تاریخ بدعی
- ۱۱- نمونه غزل فارسی از سنائی تا حافظ
- ۱۲- برگزیده اشعار عنصری بلخی
- ۱۳- برگزیده اشعار منوچهری دامغانی
- ۱۴- برگزیده قابوسنامه
- ۱۵- بوستان سعدی (باب چهارم)
- ۱۶- منتخب مرزبان نامه
- ۱۷- حلاج از تذکرة الاولیاء
- ۱۸- برگزیده اشعار مسعود سعد سلمان
- ۱۹- منتخب بهارستان جامی
- ۲۰- یوسف و زلیخا از هفت اورنگ جامی
- ۲۱- منتخب المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی
- ۲۲- داستان داود و سلیمان
- ۲۳- برگزیده قصاید حکیم ناصر خسرو قبادیانی
- ۲۴- برگزیده جوامع الحکایات
- ۲۵- برگزیده سیاست نامه سیر الملوک خواجه نظام الملک
- ۲۶- برگزیده سندبادنامه ظهیری سمرقندی
- ۲۷- برگزیده اسرار التوحید محمد بن منور
- ۲۸- بایزید و جنید از تذکرة الاولیاء
- ۲۹- برگزیده کیمیای سعادت محمد غزالی طوسی
- ۳۰- برگزیده ویس و رامین فخرالدین محمد گرکانی
- ۳۱- برگزیده اشعار وحشی بافقی
- ۳۲- برگزیده خسرو و شیرین

## دوره

الشیخ جمال الدین ابوالفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد بن -  
الحسین بن احمد الخزاعی الرازی از مشاهیر علماء شیعه در قرن ششم هجری  
است. این عالم بزرگوار و مفسر گرانقدر و پرمایه ایرانی ، فارسی زبان و  
از مردم شهر ری بوده است و پدرانیش همگی در شهر ری سکونت داشته‌اند.  
ابوالفتوح را می‌توان به‌عنوان یک فقیه و محدث ، یک واعظ و مذكر ، یک  
دانشمند شهیر و یک مفسر و استاد تشریحی در ری و یکی از بزرگان زبان  
و ادب ملی ایران نام برد . درینجا که این نابغه علم و ادب و عالم در معارف  
اسلامی آنچنان که شایسته و سزاوار مقام علمی وی بوده ، در تاریخ فرهنگ  
اسلامی و ادب زبان پارسی معرفی و شناخته نشده و حالات و جزئیات حیاتش  
همچنان مجهول مانده است و جز یکی از معاصران و دوتن از شاگردان او ،  
کسی از اصحاب رجال و تواریخ قدیم یادی از شیخ نکرده است ؛ معلوم  
نیست درجه تاریخی یا بعرصه حیات گذاشت و نیز چه زمانی دارفانی را بدرود  
گفت و بسر ای باقی شنافت و حتی از تاریخ قطعی تصنیف تفسیر کبیر  
«روض الجنان و روح الجنان» وی اطلاع صحیحی نداریم و تا آنجا که از متن  
تفسیر برمیآید نباید زودتر از سال ۵۱۰ و مؤخر از سال ۵۵۶ هجری تألیف  
شده باشد .

تفسیر ابوالفتوح رازی نخستین تفسیر فارسی بر مذاق و مشرب تشیع  
است که در نیمه اول قرن ششم هجری در بیست مجلد تصنیف گردید . شیخ در  
اثنای تفسیر جای جای بترجمه احوال و شرح تاریخ انبیا پرداخت و در تنظیم

قصص نه تنها صداقت و امانت و اطلاعات خود را بکار برده بلکه در انشای مطالب متنوع تفسیر جانب سادگی را نیز رعایت نموده است. از آرایش سخن آنچنان که مخمل معنی و سبب فراموشی مقصود باشد پرهیز کرده است و آیات براعت و فصاحت و بلاغت را در سادگی و روانی و زیبایی انشاء خود نشان داده بی آنکه چون دیگر همزمانهای خویش بتکلف و تصنع در تشریح یازد و خودنمایی را در فن سخن شناسی و سخنوری بگونه بی دیگر ارائه و اظهار نماید .

این جزوه بصورتی که فراهم آمد برگرفته از تفسیر کبیر ابوالفتوح رازی است و به اشارت استادان گرانقدر جنابان آقایان دکتر خانلری و دکتر صفا، محض مطالعه دانشجویان عزیز ، تهیه و تنظیم شد و برای احتراز از اغلاط فاحشی که در نسخه های چاپی تفسیر آمده، این دوداستان را از روی نسخ مخطوط جمع و تألیف و تصحیح نمود . باشد که دانشجویان عزیز را بکار آید و برای کارهای ادبی ایشان دست افزاری که در بایست است قرار گیرد .  
در باره شناسائی کامل این تفسیر کبیر ، تاکنون سه کتاب فراهم آمد و تحت نام «تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی» در زمرة انتشارات دانشگاه تهران طبع و منتشر گردید . دانشجویان عزیز را به مطالعه آن راهنمایی و توصیه می کند .

من الله التوفیق و علیه التکلان

ششم اسفند ۱۳۴۸ هجری شمسی برابر با هیجدهم ذی حجه ۱۳۸۹ هجری قمری (عید غدیر)

عسکر حقوقی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

## داود (۱)

وگفته اند طالوت چهل سال پادشاهی کرد و ملک بدادود سپرد و بسا پیش خدای تعالی شد و در کار داود ملک مقرر شد و بنی اسرائیل جمله باو مجتمع شدند و خدای تعالی او را ملک داد و پادشاهی (۲) و نبوت داد. او از فرزندان یهودا بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام (۳) بود. باز آموخت او را آنچه خواست یعنی مفسران دیگر گفتند مراد صنعت درع (۴) است یعنی زره کردن. گفتند: هر روز درعی پیرداختی و بمبلغی فروختی تا از آنجا مالی عظیم جمع کرد و بعضی مفسران دیگر گفتند بیشتر از یکسال آن صنعت نکرد و هر روز یکی تمام کردی. سیصد و شصت درع تمام بکرد و درع نیک باو منسوب است و شعرا در نظم و نثر بیاوردند و بعضی دیگر گفتند مراد منطلق الطیر و کلام النمل (۵) است و گفته اند زبور است و گفته اند آواز خوش است که حق تعالی کس را آواز چنان نداد که داود را. او (۶) چون در زبور خواندن آمدی و حوش و سباع پیرامن صومعه او (۱) داستان داود از روی نسخه خطی ۲۵۴۴ تهیه و بانسخه حسن زاده مقابله و تصحیح گردید. (۲) نسخه ح: ملک و حکمت داد و پادشاهی و نبوة. (۳) علیهم السلام. (۴) درع. (۵) و کلام والنمل است. ۶- و چون.



بایستادندی و طیر در هوا صف برکشیدندی تا اگر کسی ایشان را بدست بگرفتی بی‌خبر بودندی . اگر آواز او بدآب روان رسیدی آب از رفتن و باد از جستن باز ایستادی و آنانکه آواز او شنیدند در عهد (۱) مزامیر<sup>۱</sup> و انواع اوتار<sup>۲</sup> و ملاحی بساختند . ضحاک گفت از عبدالله<sup>۳</sup> عباس که مراد آن سلسله است که خدای تعالی برای او از آسمان فرو گذاشتی روز حکم آن (۲) چون در هوا حادثه پدید آمدی آن سلسله بجنبیدی و آواز کردی و او (۳) خبر یافتی از آن حادثه و سر این سلسله به مچره<sup>۴</sup> پیوسته بود و آخرش بیالای (۴) داود بودی بقامت مردی قوت و احکامش قوه آهن بود و رنگش رنگ آتش بود و حلقه‌هایش گرد بود مفضل<sup>۵</sup> بانواع جواهر

(۱) در عهد او . (۲) حکم او . (۳) واودر خبر . (۴) سرداود .

۱- جمع مزمار است ، فی‌های نوازندگی ، و نیز بمعنی سرودها و اشعاری که با فی نواخته شود ، آمده . توضیح - در زبان عربی بهر چیز لوله شکل که در آن بتوان بمید اطلاق میشود ، چنانکه در زبان فارسی نیز چنین چیزی را نای میگوئیم بهمین جهت در موسیقی هر آلت بادی چوبی را بعبری مزمار و بفارسی نای خوانده‌اند . (آلات موسیقی قدیم ایران ، مجله موسیقی . دوره سوم شماره ۱۳ ص ۷۰) .

۲- در موسیقی بمعنی تارهای ساز ، زه‌های ساز که بناخن یا زخمه نوازند .

۳- عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب فقیه مفسر معروف قرن اول هجری است پدرش عباس عموی رسول اکرم (ص) بنا بر نوشته یاقعی در ۸۶ سالگی و بنوشته ابن جوزی در ۸۸ سالگی بسال ۳۲ هـ . وفات یافت و ابن عباس بنوشته هردو مورخ مذکور در طایف بسال ۶۸ هجری در ۷۱ سالگی در گذشت .

۴- کهکشان .

۵- بفتح ميم و فتح فا و فتح ضاد معجمه مشد: ، افزون کرده شده و فوقیت داده شده .

مسمر<sup>۱</sup> بقضیهاء لوء لوء نر هیچ خداوند عاهاة<sup>۲</sup> و بیماری دست در او نزدی الا شفا یافتی و آن سلسله در عهد داود علیه السلام بجای بینة و سوگند بود بین المدعی و المدعی علیه . چون کسی بر کسی دعوی کردی پیش او حاضر آمدندی . او دعوی بشنیدی . آنکه مدعی را گفتی برخیز و سلسله بگیر . او دست بکشیدی اگر برحق بودی دستش بسلسله رسیدی و اگر برحق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنکه که بر آن مکر و خدیعة بساختند و آن آن بود که مردی را جوهر گرانمایه بود و دیعت پیش کسی بنهاد . بوقت مطالبه مرد گفت و دیعت با تو دادم . بحکومت پیش داود افتاد . مرد و دیعة دار بایستاد و عضا بگرفت و مجوف<sup>۳</sup> کرد و آن جوهر در میان عضا بنهاد . چون مرد او را بحکومت پیش داود برد و دعوی کرد او گفت این و دیعة که او می گوید من باو داده ام . داود اول مدعی را گفت برخیز و دست بسلسله دراز کن . مرد برخاست (۱) و گفت : بار خدایا اگر دانی که من در این دعوی بر حقم و این و دیعة با او سپرده ام و او را واجب است که بامن دهد دست من بسلسله رسان . دست دراز کرد و سلسله بگرفت . داود علیه السلام مدعی علیه را گفت : « برخیز تو نیز دست بسلسله کن » . او برخاست (۲) و آن عضا بدست گرفته و صاحب و دیعة را گفت این عضا (۳) من دار تا من این سلسله بگیرم . آنکه گفت بار خدایا اگر دانی که این و دیعة که او دعوی میکند باو رسیده است و در دست او حاصل شده است . بار خدایا دست من بسلسله رسان . این بگفت و سلسله بدست بگرفت . داود

(۲۰۱) در متن «برخواست» آمده . (۳) نسخه ح : عسای من دار .

۱- مستحکم .

۲- آفت : سختی ، فساد . جمع آن عاهاات .

۳- میان تھی ، خالی .

علیه السلام از آن کار تعجب فروماند. جبرئیل آمد و گفت دانی که این مرد چه مکر کرد و قصد شرح داد. داود علیه السلام مرد را بخواند و جوهر از او بستد و مکر او بر مردمان آشکارا کرد و خدای تعالی این سلسله برداشت. خدای تعالی او را بکشتن جالوت صنعت درع درآموخت. او را درع کردن و آئین درع پوشیدن و این درعی کرد که پیش از او کسی چنان درع نکرده بود و درعی در پوشید که پیش از او کس چنان درع در نپوشیده بود و آن درعی بود که سینه داشت و پشت نداشت. ابوهریره روایت کرد. از رسول (۱) صلی الله علیه و آله وسلم، گفت: زرق<sup>۱</sup> چشم خجسته باشد و داود علیه السلام ازرق<sup>۲</sup> چشم بود. (خدای تعالی) گفت: کوهها را مسخر کردم با او تا تسبیح میگردند بیامداد و شبانگاه و مرغان را نیز مسخر کردیم برای او، همد او را مطیع بودند. درخبر است که داود علیه السلام در محراب<sup>۳</sup> زبور خواندی، مرغان هوا بیامدندی و بر بالای سومعه<sup>۴</sup> او پردرپر گستردهندی بسماع آواز، همه با فرمان او رجوع کنند و مطیع او باشند و ماملک او را قوی کردیم و قوت دادیم. عبدالله عباس گفت: از او قوی تر پادشاهی نبود در عهد او و هر

(۱) دنباله داستان در نسخه های خطی دیده نشد و از روی نسخه چاپی تکمیل گردید.

- ۱- کبودی چشم، سیاهی چشم که مایل به کبودی یا سبزی یا زردی باشد.
- ۲- اسم مرکب است بمعنی: کبود چشم، آنکه چشم کبود و زاغ دارد.
- ۳- جایی در مسجد که امام نماز در آنجا گزارد. درمعانی: مقصوره، شاه نشین، و پیشگاه مجلس نیز بکار رفته.

شبسی و سه هزار مرد محراب او نگاهداشتندی. عکرمه<sup>۱</sup> گفت از عبدالله عباس که دومرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و یکی بردیگری دعوی کرد که او گاو ای از آن من غصب میدارد و مدعی ضعیف بود و مدعی علیه قوی بود. داود مدعی را گفت بینه داری؟ گفت: نه. مدعی علیه را گفت: تو که صاحب بدی بینه داری؟ گفت: نه. گفت: برخیزید تا من در کار شما نگرم. ایشان برفتند. داود آن شب در خواب دید که او را گفتند این مرد مدعی علیه را پیش خوان و بفرمای تا او را بکشند و از خواب در آمد و گفت این چه خواب است که من دیدم و اعتماد نتوان کردن. توقف باید کرد، یکبار دیگر بدید توقف کرد، دیگر باره بدید با تهدید. کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و گفت خدای مرا فرموده است و وحی کسرد بمن در خواب که تو مدعی علیه هستی ترا بکشم. گفت مرا بی بینتی بکشی. گفت مرا نکفتند که بینه طلب کنم. مرا امری کردند بقتل تو و من فرمان خدای را تأخیر نکنم. چون مرد بدانست که لابد او را بخواهند کشتن گفت یا نبی الله دانی ناقصه من چیست. من پدر این مرد را بکشته ام و این گاو را از او بستم، مرا نه برای گاو میفرماید کشتن خدای، برای خون آن مرد میفرماید. داود علیه السلام بفرمود تا او را بقصاص آن مرد بکشند باقرار او. و هیبت او (داود) در دل بنی اسرائیل سخت شد، ما او را حکمت دادیم یعنی نبوت. در اخبار آمد که او ریابین حیوان زنی را میخواست و او بسی بجمال بود و داود نود و نوزن داشت و در شرع او روا بودی. داود نیز خطبه کرد و او را بخواست. اهل و خویشان

۱- عکرمه بن ابوجهل قرشی (مقتول در ۱۳۱ ه. ق) پدرش در جنگ

بدر کشته شد. عکرمه اسلام آورد و با اهل رده مقاتله کرد و خود در وقعه اجنادین کشته شد.

و اولیاء آن زن رغبت بداد کردند برای حرمت و مکان او از نبوت و این در شرع و عقل روا باشد و منعی نیست از او و اگر این معنی برخفیه و پوشیدگی رفتن باشد نیز می‌نمود از وجوهی که گفتند این قریب‌تورا است و توبه و استغفار او از این بود و سخت‌تر حال او آن است که گویند ترك مندوب<sup>۱</sup> بود و پیغمبران ترك مندوب بسیار کنند و حدیث عشق داود زن اوریارا و اوریارا فرستادن و در پیش تابوت داشتن و قصد آنکه تا او را بکشند تا او زن او را با زنی کند این هم قبیح است و هم منفر و لایق حال انبیا نباشد. چون بیالای محراب فرو جستند و در نزدیک داود شدند، بترسید از ایشان، برای آنکه بی‌دستوری در آمدند و او را وقت عبادت بود و درینوقت عادت نبودی که کسی پیش او رفتی. ایشان چون دیدند که داود بترسید گفتند مترس، ما دو گروهیم مخاصم که بهری از ما بر بهری بغی کرد. میان ما حکم کن بحق و ما را راه نمای براه راست. داود گفت آن بغی چیست و آن باغی<sup>۲</sup> کیست بگوی تا بشنوم. آنکه مدعی آغاز کرد و گفت: این برادر من است. مفسران گفتند چون داود زن را بخواست، رنجی بادل اوریا آمد. خدای تعالی دو فرشته را فرستاد بر صورت دومرد با پیش داود آمدند بشکل دو مخاصم تا او را تنبیه کنند بر آنچه کرده بود. بیامدند و دستوری خواستند. دربان گفت که این نوقت آن است که کسی پیش داود رود. این وقت عبادت است او را، شما را بیاید رفتن تا چون داود بیرون آید و بحکم گاه بنشیند. باز آمدند و حدیث خود عرضه کردند. ایشان فرشته بودند،

۱- مندوب: انتخاب شده، خوانده شده. ترك مندوب: ترك مستحبات

است از جانب پیغمبران و از گناهان کبیره است.

۲- سرکش، نافرمان، گردنکش.

از در باز گشتند و راه بام گرفتند و از بام فرو جستند و گفتند از کوه<sup>۱</sup> محراب فرود آمدند . برای آن داود از ایشان بترسید و گمان برد که جماعتی دشمنانند که بقصد او آمده‌اند . ایشان گفتند لا تخف . آنکه بجای متخاصمان بنشستند و یکی بمنزله مدعی شد و یکی بمنزله مدعی علیه ومدعی گفت : این برادر من است ، او نود و نه میش دارد و من یکی دارم . مرا گفت با من گذار آن را و مرا کافل<sup>۲</sup> آن کن تا تکفل آن من کنم و با من درسخن گفتن مغالبه کرد و بر من غالب شد . داود گفت : بتحقیق که ستم کرد ترا بخواستن میش تو به میش های او و بدرستی که بسیاری از شریکان ستم می کنند برخی آنها بر برخی مگر آنانکه گسرویدند و کردند کارهای شایسته . بسیاری انبازان و آمیختگان با یکدیگر بغی میکنند الا آنانکه ایمان دارند و عمل صالح کنند و ایشان اندکند . داود گمان برد که ما او را امتحان کرده ایم یعنی بدانست ، پس آمرزش خواست خدا بش را و بر کوع درآمد ، بتن رکوع کرد و بدل رجوع کرد . مفسران گفتند چهل روز سراز سجده بر نداشت و چندان بگریست که پیرامن او بآب چشم او گیاه برست . حق تعالی گفت بیامرزیدم او را و با او از سر عتاب برفتم و با آن منزلت از ثواب که او را فوت شد بترك آن مندوب بفضل باو دادیم و او راست نزدیک ما قربت و نزدیکی برحمت و نیکوئی بازگشتن باثواب . خدای تعالی گفت یا داود ما ترا خلیفه کردیم در زمین میان مردمان حکم کن بحق و پی هوی مرو که ترا گمراه کند از راه خدای آنانکه از راه خدای گمراه شوند و عدول کنند و بر فرمانهای او کار نکنند ایشان را عذاب سخت باشد .

۱- شکاف دیوار .

۲- ضامن ، پذیرنده تعهد و تیمار کسی .

## صلیمان (۱)

... و نیز یادکن داود را و سلیمان را . سلیمان پسر داود بود . حکم کردند در کشتی و زرعی ... قتاده<sup>۱</sup> و زهری<sup>۲</sup> گفتند : دومی بنزدیک داود علیه الصلوة والسلام آمدند یکی صاحب زرع بود و یکی صاحب گوسفند . شب گوسفندان این مرد در کشت او افتاده بودند و تباهی کرده . او گفت : یا رسول الله دوش گوسفندان این مرد زرع من تباه کرده اند . داود علیه الصلوة والسلام گفت : بدانید تا بپای زرع چندست و بهای گوسپند چند است ؟ بدانستند راست بود . صاحب گوسپندانرا گفت : گوسفندان را باو ده بعوض زرع او . مرد گوسپند تسلیم کرد . چون باز گشتند سلیمان ایشان را دید . گفت : پدرم میان شما چگونه حکومت کرد ؟ گفتند : چنین و چنین رفت و گفت : اگر حکم من کردمی جز این کردمی . برفتند و داود را بگفتند . داود او را بخواند و گفت : چگونه حکم کردی اگر

---

۱- این داستان از روی نسخه خطی شماره ۶۶۷۸۱ متعلق به مجلس

شورای ملی فراهم شد .

---

۱- قتاده بن دعامة مردی نابینا بود . در سال ۶۵ هجری بدینا آمد و در سال ۱۱۷ هجری درگذشت . در علم تاریخ و انساب دستی داشت . ( رجوع شود به وفیات الاعیان ) .

۲- محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب الزهری از قبیله بنی زهره بن کلاب است و نخستین کسی است که به تدوین علم حدیث پرداخت و از بزرگترین حفاظ و فقها و تابعی و اهل مدینه بود . دوهزار و دوست حدیث از حفظ داشت که نیمی از آنها مسند بود . در سال ۵۸ ه . ق بدینا آمد و بسال ۱۲۴ ه . ق درگذشت .

تو حاکم بودی . گفت گوسپندان بصاحب زرع دادمی تا میداشتی و انتفاع میگرفتی بهشیر و آنچه آن را باشد و زرع بخداوند گوسپند دادمی تا بکشتی و عمارت میکردی تا بعد آن باز آمدی که بود اول بار که گوسپند خورده بود . آنگه زرع با خداوند زرع دادمی و گوسپندان با خداوند گوسپند چه هر ضیعتی<sup>۱</sup> و اهلش آن و این را شاید و این آن را . داود گفت : نیکو گفتی .

در اخبار آورده اند که داود علیه السلام را چند پسر بود . او خواست بدانند که کیست تا خلافت و نیابت او را شاید که بجای او باشد . از خدای در خواست تا باز نماید او را . خدای تعالی باین طریق او را اعلام کرد . و مسخر کردیم برای سلیمان باد سخت را تا فرمان او میرفتی تا بآن زمین که باو برکت کردیم از شام و بیت المقدس . مفسران گفتند سلیمان را علیه السلام بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بطول و عرض . چون بسفیری خواستی رفتن یا بغزوی ، ساز و لشکر را بر آن بساط نشانندی و بادی عاصف را فرمودی تا بساط برگرفتی و در هوا بردی . آنگه باد نرم را فرمودی تا براندی تا بآنجا که او خواستی . بامداد یکماه راه بردی و شبانگاه یکماه باز آوردی . وهب<sup>۲</sup> گفت : ما را

۱- آب و زمین و مانند آن ، زمین زراعتی . جمع آن ضیاع .

۲- وهب بن منبه در سال ۳۴ هجری در صنعا بدنیا آمد و در سال ۱۱۴ هـ .

در همان شهر در گذشت . مکنی به ابو عبدالله بود . از کتب قدیمی بسیار خبر داده و خود نیز مورخ بوده است . به اساطیر اولین و آخرین عالم بود و در علم به اسرائیلیات مهارت تمام داشت . وی از فرزندان ایرانیانی که پادشاه ایران آنها را بیمن فرستاده ، بود . مادرش از حمیر است . عمر بن عبدالعزیز خلیفه نیکونام اموی او را بسمت قاضی القضاة صنعا منصوب کرد . با ابن عباس مصاحبت داشت و سیزده سال در خدمت او بود .



حکایت کردند که بناحیه بغداد نوشته دیدند که بعضی اصحاب سلیمان نوشته بودند اما از انس و اما از جن که ما فرود آمدیم آنجا ونه ما بنا کردیم اینجا را و بنا کرده یافتیم بامداد از اصطخرپارس آمدیم و اینجا قیلوله<sup>۱</sup> کردیم و نماز شام بشام باشیم انشاءالله و ما بهمه چیز عالمیم و دانا .

مقاتل گفت: روزی مرغکی بسلیمان علیه الصلوة والسلام بگذشت و صفیری<sup>۲</sup> میزد . سلیمان علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اصحاب خود- را گفت: دانید که این مرغک چه گفت؟ گفتند: نه یا رسول الله . گفت: میگوید: خدای ترا کرامت ووظفر داد بردشمن. میروم تا بچکان خود- را تعهدی کنم و با خدمت تو آیم . برفت . سلیمان صلوات الله علیه گفت اکنون بنگرید تا باز آید . ساعتی باز آمد و بایستاد و صفیری بزد. سلیمان علیه الصلوة والسلام گفت: میدانید تا چه میگوید؟ گفتند: نه. گفت: میگوید: من نیم خرما خوردم. خاک بر سردنیا. کلمبی گفت از راوی دیگر از کعب الاحبار<sup>۳</sup> که او گفت: روزی مرغکی که او را و دشان گویند بنزدیک سلیمان (ع) آوازی کرد . او گفت: دانید تا چه میگوید؟ گفتند: نه . گفت: میگوید: بزائید برای مرگ و بنا کنید برای بیرانی. روزی فاخته<sup>۴</sup> نزدیک سلیمان (ع) آوازی کرد . گفت: دانید تا چه میگوید؟ گفتند: نه . گفت میگوید:

۱- نیمروزان خفتن ، خواب چاشتگاه .

۲- بانگ و فریاد .

۳- ابو اسحق بن ماتب بن ذی هجن الحمیری از تابعین است و در جاهلیت از دانشمندان یهود در یمن بشمار میرفت . در زمان خلافت ابوبکر به اسلام گروید و در عهد عمر بمدینه آمد و اخبار ملل گذشته را از صحابه و دیگران فرا گرفت و کتاب و سنت را از صحابه تعلیم گرفت و بسوی شام آمد و در حمص مسکن گزید و همانجا وفات یافت .

چنانچه کسی ترا جزا دهند . هدهدی بانگ کرد . گفت : دانید تا چه میگوید: گفت نه . گفت میگوید: هر که او را رحمت نکنند برو رحمت نکنند . سردی<sup>۱</sup> بانگ کرد . گفت میگوید: از خدای تعالی آمرزش خواهید ای گناه کاران . برای آن رسول (ص) نهی کرد از کشتن او . طوطی بانگ کرد گفت میگوید: هر زنده بمیرد و هر نومی کهن شود . فرشتگی بانگ کرد . گفت میگوید: خیری تقدیم کنید تا بیایید . برای این رسول (ص) نهی کرد از کشتن او . کبوتری بانگ کرد گفت تسبیح میکنم خداوند تعالی را چندانکه آسمان و زمین بآن پر شود . قمری بانگ کرد گفت میگوید : سبحان ربی الاعلی . گفت : کلاغ لعنت میکند بر باجستان و زغن میگوید : همه چیز هلاک شود مگر خدای تعالی . و گفت اسفروند میگوید : هر که خاموش بود سلامت یابد . و گفت بیغا میگوید : وای بر آنکه دنیا همت او باشد . گفت بزغ<sup>۲</sup> در بانگ میگوید : پاك است خداوند تعالی که او مذکور است بهر جای . چرخ<sup>۳</sup> میگوید : سبحان ربی القدوس . بار میگوید : سبحان ربی و بحمده . مکمول گفت : دراجی بنزدیک سلیمان علیه الصلوة والسلام آوازی کرد گفت میگوید که الرحمن علی العرش استوی .

۱- پرنده بی است دارای سر بزرگ و شکم سفید و پشت سبز که پرندگان کوچک را شکار کند . - نوعی باز شکاری کوچک قامت که گنجشک و دیگر پرندگان کوچک را شکار کند . و آن یکی از گونه های باشه است . شیر گنجشک .

۲- وزغ ، قورباغه، غوک، ضفدع .

۳- بفتح اول و سکون ثانی و غین نقطه دار، جانوریست شکاری مشهور و معروف، از جنس سیاه چشم و عربی آن صقراست . در فارسی چرخ، در کردستان هم سقر (سقر) نامند .

محمد بن کعب القرطبی گفت که ما را روایت کردند که لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود. بیست و پنج فرسنگ انس را بود و بیست و پنج فرسنگ جن را بود و بیست و پنج فرسنگ وحش را بود و بیست و پنج فرسنگ مرغان را و او را هزارخانه بود از آبگینه برچوب نهاده سه صدخانه را زنان آزاد بودند و هفتصدخانه کنیزکان او بفرمودی تا باد عاصف<sup>۱</sup> ایشان را برگرفتی و باد نرم ایشان را ببردی و وحی کردند باو که ما تقدیر کردیم که در ملک تو هیچکس چیزی نگوید والا باد آواز او بگوش تو رساند.<sup>۲</sup> **مقاتل ثقت**: جنیان برای او بساطی یافتند از زر و ابریشم يك فرسنگ در يك فرسنگ و او را سریری بود زرین. آن سریر در میان آن بساط بنهادندی و سه هزار کرسی از زروسیم. پیرامن آن سریر بنهادندی. پیغمبران بر کرسی های زرین بنشستندی و علما بر کرسیهای سیم و گرد برگرد ایشان انس بایستادندی و از پس ایشان جن بایستادندی و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر گستردهندی چنانکه آفتاب برین بساط نیفتادی و باد صبا بساط برداشتی بامداد یکماهه راه ببردی و نماز شام یکماهه راه باز آوردی. **و هب منبه** گفت: يك روز سلیمان علیه الصلوة والسلام برین مرتبه که گفتیم ببرزگری بگذشت و او زمین سپرد. برنگرید سلیمان را دید باین جلالت. **گفت**: آل داود را ملکی عظیم دادند. **حق تعالی** باد را فرمود تا آواز او بگوش سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رسانید. سلیمان باد را گفت: بساط را فرو نه. باد بساط را فرو

۱- سخت، شدید.

۲- مقاتل بن سلیمان بن بشر الازدی مکنی به ابوالحسن از بزرگان مفسرین واصل او از بلخ است سپس به بصره آمد و به بغداد وارد شد و در آنجا بروایت حدیث پرداخت و در بصره درگذشت. از کتابهای اوست: **تفسیر کبیر**، **نوادرتفسیر**، **الرد علی القدریه**، **متشابه القرآن**، **الناسخ والمنسوخ**، **القرآات**...

نهاد و آن برزگر را بخواند. گفت بگوش من رسید آنچه گفتمی و برای او فرود آمدم تا ترا این بگویم. نگر تا تمنای این نکنی کس ثواب یک تسیح که بنده مؤمن اذدل بگوید بنزدیک خداوند تعالی بیش ازین و به ازین باشد. مرد گفت خداوند تعالی غمهایت را ببرد چنانکه غم مرا ببردی باین گفتار. و هب منبه گفت از کعب الاخبار که او گفت: چون سلیمان علیه الصلوة والسلام بر نشستی جملة حشم<sup>۱</sup> و خدم<sup>۲</sup> را با خود ببردی و در پیش بساط او ایشان را بسطی بود که در آنجا هر کس بکار خویش مشغول بودی از نان پختن و طبخ کردن و برین بساط میدانی بود که بر او اسبان تاختندی و باد ایشان را برگرفتی و آنجا بردی که سلیمان فرمودی. یک روز باد را فرمود تا او را از اصطخر برگرفت تا بیمن برد. در راه بمدینه رسول (ص) بگذشت. گفت: این سرای حجره پیغمبر است که در آخر زمان. خنک، او را دریابد و باو ایمان آرد و او را متابعت کند و باو اقتدا کند. چون بمکه رسیده پیرامن خانه کعبه، بت می پرستند. سلیمان از آنجا بگذشت. خانه کعبه در خدای بنا لید. گفت بار خدایا، پیغمبری از پیغمبران تو بر من بگذشت و جماعتی اولیاء و انبیاء و مؤمنان با او فرمود نیامدند و آنچه نماز نکردند و پیرامن من بت می پرستیدند. حق تعالی گفت: اندیشه مدار که من چنان سازم که پیرامن تو چندان رکوع و سجود کنند و ذکر تسیح من کنند که آنرا حدی نبود و پیغمبری را در آخر زمان بفرستم که ترا قبله او کنم که او و امت او در نماز روی بتو آرند و

۱- خوبشان و کسان و چاکران مرد. حشم درمفرد و جمع یکسان است

و نیز جمع آن را بر «حشام» گرفته اند.

۲- جمع خادم است بمعنی خدمتکاران، چاکران.

به حج و زیارت قصد تو کنند و از اقصای<sup>۱</sup> عالم روی بتونهند چنانکه  
 (مرغان) رو باشیانه خود نهند و یاسه<sup>۲</sup> ایشان بتو چنان باشد که چنین شتر  
 بد بجداش و مادر بفرزندش و ترا پاك كنم از بتان و بت پرستان . سلیمان  
 علی نبینا علیه الصلوة والسلام از آنجا بگذشت بوادی السدیر<sup>۳</sup> ، و ادنی  
 است در طایف و از آنجا بوادی النمل آمد. قناده و مقاتل گفتند وادی النمل  
 بشام است و سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام يك روز آنجا رسید  
 بالشکری، بر بساط نبود. بر زمین میرفت بر پشت اسب. مورچه گفت و گفتند  
 اورئیس و پیشوای مورچگان بود و چندان بود که گوسفندی بزرگ (بر)  
 داشت. فوق الحمیری گفت: چند گرگی بود. ضحاک گفت: نام او طاحه  
 بیالای بلند بر آمد و آواز در داد بمورچگان . ای مورچگان در خانه  
 شوید که نباید که سلیمان و لشکرش شما را در پای شکنند و ایشان بی خبر  
 باشند. باد این خبر بگوش سلیمان (ع) رسانید. سلیمان علی نبینا علیه  
 الصلوة والسلام بخندید از این گفتار و کس فرستاد و آن مورچه را بخواند.  
 گفت: چگونه مورچگان را از ظلم من بترسانیدی و من پیغامبری ام  
 عادل. مورچه گفت: یا رسول الله من عند تو بخواستم و گفتم ایشان بی خبر  
 باشند از شما . ابودوق گفت: مورچه سلیمان را گفت: من حطم<sup>۴</sup> نفس  
 نخواستم. حطم دل خواستم . ترسیدم که دلهای ایشان کوفته گردد و شکسته  
 شود و بنظر در ملک تو از تسبیحی که ایشان راهست بازمانند . سلیمان (ع)

۱- دورتر، دور.

۲- تمنی و آرزو.

۳- سدیر، قصری در حیره نزدیک به خورنق که نعمان اکبر آنرا

بنا کرد.

۴- شکستن.